

درباره قصه‌های کوچه

از :

حمید صدر

از نوخاستگان هم سخنی بایا، گفتم .

حمید صدر « قصه‌های کوچه » اش را به بازار آورده است ،
لصیف و شیرین - و اگر زامی تازه نباشد ، گامی تازه است .
کتاب به ظاهر کودکانه مینماید ، اما تفاوتی ست میان يك اثر
کودکانه با کودکانه نوشتن يك اثر - که نخستین ، غالباً ، تهی از
عمق و بدون استحکام در فرم است ، با برداشتی ساده ، اگر برداشتی
در میان باشد ، اما کودکانه نوشتن تغییری در زاویه‌ی دید دادن
است و حرکتی در نوع پیشش و یا از نظر گاه کودك ناظر بر حوادث بودن ،
لیکن آگاهانه و مصمم . و « قصه‌های کوچه » چنین است .

نگاه میکنیم به بعضی قصه‌ها ، تا دقیق‌تر بدانیم حمید صدر
چگونه موفقیتی بدست آورده است . وی پرگوئی نمیکند ، بر محور
اصلی موضوع میگردد و کلاف قصه را نیمه‌ی راه گم نمیکند . مثلاً ،
در نضه اول که زمینه اصلی آن محدود شدن آزادی است با ظرافت
و دلت به موضوع نزدیک میشود . توصیفی از باغچه میدهد و مورچه‌ها ،
از چشم کودك ، مورچه‌ها آزادتر از انسان هستند ، زیرا : « من
برای مورچه‌ها باچوب کبریت خیابان درست کردم ، اما مورچه‌ها
از آن نرفتند . » حق انتخاب راه برای آنها محفوظ میماند . کودك
محکوم به مدرسه رفتن میشود و محدود کردن آزادی خویش ، نه به
رغبت خود ، به میل پدر - و انتخاب راه با کودك نیست . و عکس العمل

او اینست: «فکر میکنم خوش به حال مورچه‌ها که به مدرسه نمی‌روند.»
در ظاهر، آن توصیف باغچه و وصف خصوصیات مورچه‌ها
زائد است. لیکن بعد می‌بینیم که به عنوان وسیله به کار گرفته می-
شوند. بدون مورچه‌ها توصیف آزادی ممکن نیست، و هم باغچه،
محیط زندگی مورچه‌ها، در رویای کودک شکلی فراموش نشدنی
میگیرد. «با مدادیک باغچه می‌کشم... که دور آن شمع‌دانی و
آفتابگردان گذاشته شده...»

قصه دوم نیز همان حکایت محدودیت است. (و این تم «تاسف
از نبودن آزادی» در همه قصه‌ها جاری است). قصه از زبان یک توپ
تخم مرغی است در جعبه آئینه یک دکان. بچه‌ها ساخت مشتاقند و
ناخود از خریدن. میل به «داشتن» در آنها اوج میگیرد و آنقدر
قوی میشود که نتیجه تخریب است و از میان رفتن توپها - و همه
آرزوها. توپ تخم‌مرغی میگوید: «ما با گردش مکرر آفتاب: حقیقت
جدا بودن را بین خودمان و کودکان هموار کرده بودیم.»

قصه سوم، قصه خودکشی یک پدراست از دیدگاه یک فرزند.
وسخت غم‌آور. آنچنان تصویر جاندار است که فراموش نمیشود.
گوئی انسان، خود ناظر بر این مرگ بوده است. رابطه گرم‌های
ابریشم که مرگ تاسف‌آوری در انتظار آنهاست با خودکشی پدر، یک
رابطه حسی و منطقی است. نقطه اوج قصه آنجاست که کودک از
جسد معلق پدر می‌پرسد آیا آبله درد دارد، و جوابی نمیشود.

«میخواهم برایش حرف بزنم. آخر گرم ابریشم‌ها که نمیتوانند
به حرف کسی گوش بدهند.» «بابا آبله درد دارد؟» جوابی نمیدهد.
باز به باهایش نگاه میکنم و صفحه‌ی ۵۵ کتابم را باز میکنم.»

اغلب قصه‌ها از چنین استحکام ساده‌ای در فرم و محتوی
برخوردارند.

قصه هفتم، قویترین قصه کتاب است و کاملاً وابسته به
زندگی امروز و مسائل اجتماعی زمان‌ها.

قضیه «بن بست» است امانه چون «بن بست» هدایت، تقدیری
و خارج از توانائی انسان - برای خراب کردن و فروریختن آن.
علائم و نشانه‌ها، مبین وحسی هستند. بندرخت (که با بن بست
طرح دوستی میریزد) دیوار (که ایجاد کننده محدودیت است)

باغ کودکان (که نمای ظاهر فریب این بن بست است) و توپ و دیگر
علائم و سمبول‌ها .

نثر حمید صدر ساده است و روان ، با محدودیت بیش از حد در
کلمه (که از کمبود دانش نویسنده حکایت میکند) و گاه تک جمله‌ها
عجیب حسی هستند و ظریف و در عین حال معطوف به موضوع .
« صدای بستن دفترچه‌ها و قفل کردن کیف‌ها مثل صدای باز
شدن کاغذ شوکولات خوب است . »

« ماهی های آبناستی من شنای بلد نیستند . همیشه از پهلو ته
حوض میروند و وقتی بیدایشان می‌کنم لاغر شده‌اند . »

« بادی که همیشه کوجه‌را بیدار میکرد نیامد ، اما صدای شیر
فروش آمد و ما خوب بود بیدار شویم . »

« وقتی آفتاب میاید ، محله‌ی ما از پاره بودن خودش خجالت
میکشد . »

« عیدمن يك دهشاهیست که باغچه به من داده است . مثل
قاشق نمک‌زده شور است . »

حمید صدر ، اگر دانشی کسب کند و کلمه را بیشتر بشناسد
و باحوادث ، چه در ذهن و چه در بیرون ، عمیقتر روبرو شود ، بدون
تردید امیدی است برای قصه امروز .

ن - ۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی